



۲۰۱۳/۰۳/۱۷

م. ا. نگارگر

تلاشی در راه رفع سوء تفاهم های رنگارنگ از ذهن استاد هاشمیان

به کسار عشقبازی کوهکن آوازه دارد
به غوغا می فروشد هر که آبی هست در شیرش
(۴)

متأسفانه جناب استاد تلاش ورزیده اند که شیر مخلوط با آب خویش را به غوغا بفروشد و موضوع تدریس در پوهنخی ادبیات و درجه های ماستری و پی.اچ. دی خویش را به روی دایره بریزند و به طرف خود بگویند با خبرباش که با آدم صاحب اسم و رسم رو برو استی! کاش استاد اجازه می دادند که این مشک، خود بوی خوشش را اعلام میکرد و عطار را از اعلان دم به دم بی نیاز می ساخت.

برای رفع نخستین سوء تفاهم استاد باید عرض کنم که من شش سال در پوهنخی ادبیات درس داده ام و نه یک سال. دستور زبان جناب استاد نگهت سعیدی که استاد افتخار تدریس آنرا داشته اند به همکاری من آماده شده و استاد مرحوم در مقدمه آن کتاب از همکاری من یادآوری و تشکر کرده اند. (هر چند اینگونه موضوعات در بحث ما هیچ اثری ندارد و من از خواننده خود صمیمانه عذر می خواهم که مجبور شده ام در باره خود و درسی که خوانده ام صحبت کنم.)

هرچه استاد در باره تسلط خود بر زبان شناسی بگویند چیزی بر موضوع زیاد نمی کند، زیرا که من خود ایشان را زبان شناس بی بدیل خوانده ام. تا آنجا که من میدانم (گرچه مانند استاد در زبان شناسی پی.اچ. دی ندارم ولی ماستری از همین انگلستان دارم، و اتفاقاً استاد خود در یکی از نگارش های قبلی از من در پهلوی خود به عنوان زبان شناس یاد کرده اند.)

زبان شناسی با زبان به طور عام علاقه می گیرد و حالانکه معانی و دیگر علوم ادبی با فصاحت کلمه و بلاغت متکلم نیز علاقه دارند و معیار های این علوم همان معیار عام زبان شناسی نیست. از دیدگاه زبان شناسی که متکی بر شیوه کاربرد مردم است در زبان اصولاً غلطی وجود ندارد. من در صحبت خود با استاد الهام مرحوم صحبت خود را قید کرده ام به این موضوع که زبان شناسی از راه تکیه بر معنای وضعی کلمات، زبان را خراب می کند و این (تکیه بر معنای وضعی) بسیار مهم است زیرا که زبان شناسی معنی های تشبیهی، استعاری و سمبولیک کلمات را که تابع ابتکار شاعر است فهمیده نمی تواند چون این معانی برای کلمات وضع نشده بلکه شاعر با در نظر گرفتن تنها یک علاقه بین دو شی، دو حالت و یا دو شخص کشف شباهت می کند (تشبیه) یا یک شی، یک حالت و یا یک شخص را برای شی، حالت و یا شخص دیگر امانت می گیرد (استعاره) و یا در نقاشی و مجسمه سازی مغرب زمین زن برهنه را سمبول حقیقت عریان و بی پیرایه قرار داده اند. چون دامنه تشبیه، استعاره و سمبولیزم پهنای نامحدود دارد بنا بر این زبان شناسی آنچه را در حال حاضر وجود ندارد نمی تواند عملاً عملی نماید و چون جناب استاد هاشمیان در شعر بیدل به معنای وضعی کلمات آویخته اند خود به خود حرف مرا ثابت کرده اند. ندانستن این موضوع ندانستن شعر و ادبیات نیست. هر زبان شناس ممکن است بسیار ادبیات بفهمد ولی از باز کردن برخی از سمبول ها در زبان ادبی کوتاه بیاید. چنانکه هر زبان شناس انگلیس ممکن ادبیات انگلیسی را بفهمد اما از بازگشایی برخی از سمبول های شعر «جان دان» یا «بهشت گم شده» «جان ملتن» عاجز بماند. من به هیچ وجه نمی خواهم تهمت هایی را که جناب استاد بر من وارد کرده اند به ایشان برگردانم گر چه حتی کوشیده اند که در مناسبات من با استاد اسیر نوعی خار افشانی کنند. من استاد اسیر را همیشه به چشم برادر بزرگ دیده ام و هر وقت که جرمنی رفته ام دیدار شان را وجیبه خود پنداشته ام و در مورد شعر شان نیز در مقدمه کتاب شان نظر خسود را نگاشته ام ولی جناب استاد هاشمیان بهتر و بیشتر از دیگران می دانند که من اعتقاد به ملک الشعرا و این قبیل چیز ها ندارم و هنگامی که استاد هاتف را نیز بدین لقب ملقب کردند با همه محبت و احترامی که به آن مرحوم داشتم و برخی از آن احترام خود را در تقریظی که بر دیوان شان نوشته ام انعکاس داده ام ولی نه ایشان را ملک الشعرا خواندم و نه برای شان تبریک گفتم و یقین دارم که جناب استاد اسیر نیز با اکراه بدین لقب تن داده اند یعنی این لقب نه بر شخصیت ایشان چیزی افزوده و نه از من چیزی کم کرده است. اما استاد که در غرور شهادتنامه پی.اچ. دی و صلاحیت تدریس در کورس های ماستری کابل و امریکا پنداشته اند که همه چیز را میدانند وقتی خوانده اند که من نوشته ام (در بعضی موارد حتی از شیوه بیان بیدل غافل مانده اند) سخت برآشفته اند و احساس بی سوادی به ایشان دست داده است. اجازه بدهید موضوع را با مثالی روشن کنم: نظامی گنجوی می گوید:

د پانوی شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

به باغ شعله در، دهقان انگشت بنفشه می درود و لاله می کشت

هر کس که با رسم الخط فارسی آشنایی دارد و صاحب سواد است این شعر را خوانده می تواند ولی نمی تواند گره پیچیده استعارات نظامی را باز کند و بنا بر این نمی داند که منظور نظامی چیست؛ اما کسی که با شیوه بیان نظامی آشنایی دارد میداند که منظور نظامی از (باغ شعله) مجمر یا آتشدان و از (دهقان انگشت) زغال و از (بنفشه) دود و بالاخره از (لاله) قوغ آتش است و نظامی که هدفش شیوه بیان شاعرانه و زیباست و در عین زمان می خواهد در خواننده خود حس کنجکاو را برانگیزد زیرا که در گذشته ها شعر همانند معماهای جدولی در روزنامه های امروز وسیله سرگرمی نیز بود این حقیقت ساده را بیان می کند که در آتشدان دود از پارچه های زغال نابود گردید و زغال به قوغ های آتش بدل شد. اما بیان شاعرانه نظامی طوری است که در باغ شعله دهقان انگشت سرگرم کاراست و بنفشه درو می کند و لاله می کارد. از همین قماش است شعر خاقانی:

در مرکز مثلث بگرفت ربع مسکون فریاد اوج مریخ از تیغ مه صقالش

معیار های زبان شناسی عمومی در این گونه موارد دردی را دوا نمی کند چون هیچ یک از کلمات اساسی این شعر به معنای وضعی به کار نرفته است. اما، این مسأله هیچ گونه توهین به زبان و زبان شناس نیست زیرا زبان شناسی نیز مانند هر علم محدودیت خود را دارد و حوزه به کار برد آن لایتناهی نیست. درک شیوه بیان شاعر به سواد و بی سوادى هیچ ارتباط ندارد. جناب استاد از بس برافروخته بوده اند حتی از بدیهیات نیز انکار آورده اند و فکر کرده اند که الهام صاحب لفظ شاعر "خوب" را به کار نبرده اند یعنی اینکه از نظر جناب استاد شاعر خوب و شاعر بد وجود ندارد و همه به یک درجه شاعر هستند. چندی پیش جناب مسعود فارانی در همین پورتال مقاله ای جالب در تفکیک شعر و نظم از یکدیگر داشتند. و اما شاعر خوب و بد را هم درجه سواد اشخاص معین نمی کند که استاد فوراً به سراغ مرحوم صوفی عشقوری و مرحوم ولی طواف رفته اند. شاعر بد کسی است که فطرت شاعرانه ندارد ولی به زور شعر یا به گفته جناب فارانی نظم و آن هم نظمی خنک می آفریند. از سوی دیگر جناب استاد در غلبان احساسات این موضوع رانیز از یاد برده اند که آنچه من در باره "بیت بوزینه" نوشته ام در پیوند با نگارش دوست ارجمند من استاد عبدالخالق "رشید" و قبل از تمام نگارش های استاد در مورد بیدل بوده است و در آن هیچ اشاره مستقیم یا غیرمستقیم راجع به استاد دیده نمی شود و فقط به موضوع نگارش جناب "رشید" که پنداشته بودند منظور بیدل بوزینه نیست و "بودینه" است رابطه می گرفت. نتیجه اینکه آن نگارش این پندار مبتنی بر وهم استاد را منتفی می سازد که انگیزه ای دیگر غیر از روشن شدن حقیقت و آنهم این مسأله مبتدل که چرا "ملک الحکمای" افغانستان که یکی از وظایف خود برگزیده شان ملک الشعرا ساختن دیگران است این لک بخشی را برای استاد اسیر نموده و مرا محروم گذاشته اند به عنوان انگیزه در نگارش من وجود داشته باشد.

و اما، من این را گفته ام که کمیت استاد در وادی عرفان می لنگد و این را به همان دلیل که قبلاً عرض کرده ام گفته ام و اگر استاد واقعاً در جست و جوی وادی عرفان هستند من همین قدر برای شان می گویم که حضرت مولانا وقتی از رسول قیصر در برابر حضرت عمر فاروق (رض) صحبت میکند می گوید:

از منازل های جانش یاد داد وز سفرهای روانش یاد داد

اگر استاد علاقه داشته باشند می توانند در جست و جوی "منازل جان" و "سفرهای روان" به هفت وادی عرفان بروند که من بدبخت به وسیله شیخ عطار از آن خبردارم ولی توفیق سفر را نیاخته ام. نمی دانم چه کس به استاد گفته است که قرن بیست و یکم در زمینه عرفان نقل قول از حضرت امام غزالی را تحریم کرده است و حال آنکه پوهنتون دولتی بنگه متون نیویارک در سال ۱۹۹۷ میلادی تهافة الفلاسفة الغزالی را به انگلیسی ترجمه و با متن عربی آن یک جا چاپ کرده است. می ترسم جناب استاد بفراهند که دیگر یونیورسیتی های امریکا به استثنای همان که به استاد پی. ای. جی. دی. داده است "خشره" و در شمار هیچ هستند. عرفان یک کلیت است، آنکه جنید، شبلی، حلاج، بایزید، ابوالحسن خرقانی، ابن عربی، سنایی، عطار، مولانا و دیگر عرفا را نیاموخته باشد و با اصطلاحات شان محشور نباشد در فهم بیدل نیز درمی ماند. غزالی یکی از ستون های استوار عرفان اسلامیت است. استاد در مورد یک حقیقت بدیهی یعنی مسلمان بودن بیدل بیپوده قلمفرسایی کرده اند آیا کسی پیدا می شود که بگوید بیدل مسلمان نبود؟ پرداختن به یک امر بدیهی و هویدا چه چیز را آشکار می کند؟ ولی کاش به جای این بدیهی استاد فقط یک بار در باره پرنسیپ نادرستی که قایم کرده اند خود با اندکی خونسردی بیندیشند. بعد از این هرکس که نتوانست گره سمبولیزم بیدل، خاقانی و دیگر شاعران فیلسوف را بگشاید همانند استاد یک علامه سؤالیه در برابر شعر شان می گذارد و میگوید شاعر به شیوه استفهام انکاری نظر عوام مردم را بیان کرده و آنچه گفته است نظر خودش نیست که در این صورت گلیم هرگونه تحرک فکری در شعر برچیده می شود. در مورد صوفی و عارف نیز استاد گرفتار همین معضله هستند. عرفا می گویند که هر عارف حتماً صوفی است ولی هر صوفی ضرورتاً عارف نیست. معنای آن اینکه مرحله آغازین سفر در وادی عرفان تصوف است. صوفی در مقام فروتر قرار دارد ولی عارف در مقام برتر. اگر کمیت استاد به راستی در وادی عرفان نمی لنگد، استاد می دانستند که تا عارف از مرحله تصوف نگذرد هرگز به عرفان نمی رسد. در عرفان نوعی

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۴

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

عمق فلسفی وجود دارد که در تصوف ندارد. اگر از مثال کار بگیرم فرق هر دو فرق یک محصل با استاد پوهنتون است. محصل اگر تلاش ورزد و از عهده آزمایش های سخت بدر آید حتماً به مقام استاد می رسد ولی تا محصل نباشد هرگز استاد نمی شود.

از فضیل بن عیاض گرفته تا احمد جام ژنده بیل و از سنایی و عطار گرفته تا دیگران یک دوره نامطلوب را در زندگی پشت سرگذاشته اند و سرآغاز سفر عرفانی هر کدام شان "توبه" بوده است و معنای توبه نیز همین است که نفس بدان گناه بازگشت نکند اما باز از روی کلام الله مجید می دانیم که توبه فرعون از توبه های بسیار ناوقت است که مورد پذیرش قرار نمی گیرد من در کجا گفته ام که دروازه توبه بسته می شود اما، با وجود باز بودن دروازه توبه عرف مردم گناه پیری را گناه بی موقع می داند. در این مورد مثال ها آنقدر زیاد است که من می ترسم به بدیهیات بپردازم.

جنید بغدادی می گوید: "حیاثک ذنبٌ لا یُفاس به ذنب" زندگی تو گناه نیست که هیچ گناه با آن مقایسه نمی شود. " به دلیل همین توبه به موقع است که گفته اند: (در جوانی توبه کردن خصلت پیغمبر است) و اما در مورد آن شعرهای بیدل که به دو توت هم نمی ارزند من گفته بودم که این همانند اشاره به گناه حضرت عمر فاروق پیش از تشریف به اسلام است، اکنون که استاد اصرار دارند در دیوان بیدل چاپ کابل ص ۴۱۵ شعری با این مطلع است که (این دور دور حیز است وضع متین که دارد) من از نقل آن معذورم ولی استاد خود می توانند بدان مراجعه کنند و اگر جرأت کردند برای دیگران نقلش کنند.

و اما آخرین مورد که به عرض استاد باید برسانم این است که همان طور که در بالا عرض کردم از دیدگاه زبان شناس شیوه به کار برد مردم مهم است از این دیدگاه غلطی در زبان وجود ندارد ولی در نگارش و ادبیات فصاحت کلمه و بلاغت متکلم اهمیت دارد و به همین دلیل (هر) که در برگیر تمام افراد خود است و (هیچ) که افراد خود را به طور کل و بدون استثناء از دایره دربرگیری بیرون میراند (ی) وحدت و نکره را قبول نمی کند. استاد در هر هفت مثال که داده اند اگر آن (ی) نکره را بردارند هیچ نقص و کمبود در معنی پدیدار نمی شود و بنا بر این کلام شان با برداشتن آن به حکم خیر الکلام قلّ و دلّ فصیح تر می شود. من نگفته بودم که غلط است ولی گفته بودم محل فصاحت ذاتی شعر بیدل است و این را باز تکرار می کنم که در صورت رعایت فصاحت این پینه بدون ضرورت سر زانو را دور باید انداخت مگر اینکه وزن شعر ضرورتش را ایجاب کند و شامل مقوله الیجوز للشاعر شود.

نسبت بی سوادی را که استاد با استنتاج های نادرست از نگارش من به خویشتن داده اند چون من چنین چیزی نگفته ام پس مکلف به دفاع از آن نیستم. من شعر را یک موضوع عاطفی خود می دانم و به همین دلیل بسیار کم می خواهم عواطف خود را با دیگران شریک کنم و راستی شعر بسیار کم سروده ام و جناب شاید بیش از ده هزار چند شعر من شعر تایپ کرده باشند اما، برای شعر شناسی شان همان سابقه درس خوانی در پوهنخی ادبیات کفایت می کند که اگر کار تایپ کردن شعر آدم را شعر فهم و شعر شناس می ساخت آنان که در گذشته ها عمری به کار استنساخ دیوان های شعر می پرداختند باید نابغه های سخن سنجی و شعر فهمی می شدند.

من هیچ کاری در خور افتخار نداشته ام که مرا مانند استاد هاشمیان آنقدر مست و مغرور بسازد که به یکی بگویم:

"بیدل شناس نیی دلبرا خطا اینجاست"

و به دیگری بگویم:

"زبان شناس نیی دلبرا خطا اینجاست"

و در شانزده سالگی آنقدر بیدل شناس به اصطلاح خود شان "قدم دار" شده باشم که نسبت به مرحوم قندی آغا که در میان ما نیستند و به ابدیت پیوسته اند زبان نعت بگشایم و بالاخره به شیوه "آبه نا دیده موزه ره کشیده" نا شناخته چهارمی را به باد انتقاد بگیرم که اگر نشانی راست باشد من کسی را به نام عبید می شناختم که بیدل شناس نبود. آخر استاد جان چه گونه توانستید نوشته ای را که نخوانده بودید از روی نام صاحب نوشته انتقاد نمایید و به این نتیجه برسید؟ حتماً به مدد رمل و اسطرلاب! آری گفتم که هیچ چیز درخور افتخار نداشته ام ولی یک خوش نصیبی را داشته ام که از محضر استاد "بیتاب" درس آموخته ام و می دانم که وقتی در باره بحر شعر و موسیقی صحبت می کنیم جمع آن بحور است نه ابحار که جناب هاشمیان به تکرار خوانده اند. (مراجعه شود به همین نگارش و یادداشت شان در پورتال افغان جرمن آنلاین برای برادری به نام دوست محمد بدخشی که من از همان یادداشت های کوتاه شان دریافته ام که در زبان و ادبیات مرد وارد استند.)

متأسفانه در افغانستان یک رسم دیرینه است که امروزیان کار دیروزیان را به طور کل رد می کنند. برای حکومت های امروزی حکومت های دیروزی هیچ کار مثبت نکرده اند و همه خاینان مادرزاد بوده اند و اینک استاد هاشمیان آنرا تا کارهای علمی بسط داده اند. استاد به عنوان یک زبان شناس می دانند و در همین نگارش خود هم گفته اند که کلیات دستور زبان در

د پایو شمیره: له ۳ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له لیرلو مخکې په خیر و لولۍ

همه زبان های دنیا یک سان است. یعنی زبانی را سراغ نداریم که در آن اسم، صفت و غیره وجود نداشته باشد بنا براین در علم همیشه پیشرفت وجود دارد و هیچ دستور زبان ارزش مطلق ندارد و برای همیشه درست نیست ولی این پیشرفت فضل متقدم را از میان نمی برد. دستور زبان بیتاب صاحب در زمان خودش با همه کمبودی ها غنیمتی بزرگ بود و باز می گویم که اگر کمیت استاد در وادبی عرفان نمی لنگید می دانستند که یکی از شرایط سفر در وادبی عرفان همین است که آدم حرمت مردگان را نگاه دارد و زبان به غیبت شان نگشاید. اما من برای اینکه سند محکم طرفداری از مرحوم استاد بیتاب را به جناب هاشمیان بدهم چند بیت از قصیده ای را که به مناسبت روز معلم برای حضرت استاد بیتاب سروده بودم و در مجله ادب آن روزگار چاپ شده بود نقل می کنم تا بعد از این با دستی پُر از من انتقاد بنمایند:

در روز معلم ز پی تحفه احیاب	غیر از دل شوریده خود هیچ ندارم
استاد سخن سنج من ای شاعر فاضل	از سینۀ پُرسوز تو من جسته شرارم
من در پی آن فیض جهان تاب که بخشی	چون عقرب ساعت همه دم روز شمارم
امروز تو در ملک سخن قافله سالار	من در پی آن قافله افغان چو غبارم
گرهیچ نباشم نه همین قدر مرا بس	کان قطره اشکم که به پای تو نثارم

من با سپاس از خاطره آن استاد بزرگوار یعنی حضرت بیتاب صاحب که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر تمام مکتب خوانندگان افغانستان حق استادی داشتند و دارند این نوشته را به پایان می آرم و باز خدمت استاد هاشمیان عاجزانه یاد آوری می کنم که من هیچگاه قصد اسائه ادب در محضر استاد نداشته ام و هرگز هم در فکر تعجیز شان نبوده ام و اگر کسی استاد را تعجیز کرده باشد آن نفس و غرور خود شان است که در عرصه همه چیز فهمی کوس لمن الملک میزند. به قول بیدل:

حجاب آشنایی و هم خویش است ز خود گربگذری بیگانه ات کو

ولی من می خواهم با همان صراحت لهجه که در قسمت دفاع های پُرشور تان از رژیم طالبان برای مجله تان مقاله (اسلام کاریکاتور اسلام) را نوشته بودم باز برای تان بگویم که جناب عالی در این روزگار تقاعد و بیکاری مثل اینکه هر شب در خواب صنف تدریس باز کرده باشید و درس بدهید آنقدر دراز نویسی می کنید و آنقدر با حربه دیپلوم و سابقه تدریس در پوهنتون و صلاحیت تدریس در کورس های ماستری کابل و امریکا بر سر و گردن هرکس می کوبید و این آش بد مزه و اشتها سوز را به خورد خواننده بدبخت خود می دهید که مقصود اصلی نگارش خود را از یاد می برید.

آخر بگذارید مدتی هم مشک تان به جای عطار سخن بگوید. مگر نمی دانید که همه چیز را تنها همه کس می داند و همه کس را هنوز مادر دهر به جهان نیاورده است؟

چندی برآستی طالب العلم باشید تا هیچ کس برای تان نگوید که غرور همه چیزدانی را در لباس طالب علمی می پوشانید!

والله اعلم بالصواب.

پانزدهم مارچ ۲۰۱۳ میلادی

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ